

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث در تعارض ید و استصحاب است. البته در موارد جریان قاعده ید این بحث وارد می‌شود و به طور کلی برگشت این قضیه به همان مطلبی است که در بحث اماریت ید عرض شد. آن مبنا را اگر ما حفظ کنیم دیگر نظیر اینگونه مطالب و فروعی که پیدا می‌شود اینها دیگر خود به خود مساله حل می‌شود و نوبت به این مطالب نمی‌رسد.

گفته‌اند که اموالی که قاعده ید در آنها جاری می‌شود یا ممکن است قول به عدم جریان قاعده در آنها، این اموال مختلف هستند. بعضی از این اموال موقوفه هستند یعنی نقل و انتقال نسبت به مالک و متملك باید از ناحیه شرع باشد و قبل از نقل و انتقال و اجازه شرع، این مال در تحت تصرف مالکانه قرار نمی‌گیرد. فرض کنید که مانند اراضی خراجیه یا اموال موقوفه که اینها بنا بر یک قولی در اراضی خراجیه این اصلاً قابل برای تملك نیست و ایدی مترتبه بر این اراضی خراجیه این ایدی، ایدی امانی و استیجاری است نه اینکه ایدی ایدی مالکانه است. اما نه، قول دیگری هست که به اجازه ولی امر که نیابت از طرف امام علیه السلام دارد این اراضی قابلیت برای تملك را دارند. یا اینکه فرض کنید که در مورد اراضی موقوفات یا املاک موقوفه، در تمام اینها، خب مال وقف قابل برای نقل و انتقال نیست. در وقف عام که یک جور است در وقف خاص یک جور دیگری الا اینکه آن مجوزات برای نقل و انتقال که عبارت است از رعایت اصلح یا فرض کنید که خوف هدم و خراب یا اینکه احتمال اغتشاش و احتمال تخاصم بین ذوی الوقوف نسبت به این مال موقوفه، اینها طرق ناقلی باشد و به واسطه آن ناقل این وقف قابلیت برای این ملک را داشته باشد. در این موارد که مساله مساله مشخص است و قبلاً مطلب مشخص است، این چه حکمی در اینجا دارد؟ آیا در اینجا باز قاعده ید جاری است در آن ید فعلیه‌ای که الان بر این ملک استیلاء دارند؟

در اینجا صحبت در این است که خب ما قطع به عدم انتقال این ملک به این ید، قطع سابق را داشتیم الا اینکه ما در اینجا شک در طرق ناقل داریم چه در اراضی مفتوحة عنوة یا چه در اموال موقوفه، فرقی نمی کند. بناءً علی هذا آنچه را که در اینجا می تواند مطرح شود جهل به طرق ناقل است که آیا نقلی بوده و این مال را منتقل کرده یا اینکه نقلی در اینجا نبوده؟ می گویند که در اینجا استصحاب حاکم است. یعنی استصحاب حالت سابقه در اینجا لحاظ می شود و با استصحاب حالت سابقه آن جهل به حالت سابقه یعنی حالت سابقه بر ید، آن جهل حالت سابقه به واسطه استصحاب مرتفع می شود و چون استصحاب یک اصل تبعدی و شرعی است موضوع را که جهل است برمی دارد و در ظرف علم دیگر قاعده ید جاری نمی شود، قاعده ید در ظرف جهل است و مورد قاعده جهل به ملکیت است به واسطه ید یا به واسطه غیر ید. پس بنابراین استصحاب در اینجا دیگر جایی برای ورود قاعده باقی نمی گذارد. چطور اینکه خبر متواتر جایی را برای آحاد باقی نمی گذارد، علم قطعی و وجدانی جایی را برای اماره باقی نمی گذارد، در اینجا استصحاب هم که یک اصل شرعی است جایی را برای این قاعده باقی نمی گذارد. این یک مساله.

مطلب دیگر اینکه راجع به استصحاب حال ید آمدند فرمودند و آن اینکه اگر ما علم سابق داشته باشیم بر اینکه این ید ید عادی بوده یا اینکه این ید ید امانی بوده، ید استیجاری بوده، ید ملکیت منافع بوده نه ید ملکیت اعیان، در اینجا شک داریم که آیا نقلی عارض شده است و این را متبدل به ید مالکانه کرده یا بر همان ید عدوانی که ید غاصبانه است باقی است، بر همان ید امانی بقاء دارد و امثال ذلک؟ خب آن طوری که فرمودند این است که در اینجا استصحاب بقاء حال ید می شود. به آن می گویند استصحاب حال ید و با استصحاب حال ید در اینجا باز به واسطه این اصل تبعدی شرعی موضوع ما از جهل متبدل به علم می شود و قاعده ید در اینجا جاری نمی شود.

اشکالی که در اینجا شده این است که موضوع در اصول عملیه شک به واقع است و در امارات موضوع، شک به واقع نیست بلکه شک، ظرف برای اجرای امارات است، امارات در جایی است که انسان علم به واقع ندارد نه اینکه در امارات جهل به واقع اخذ شده است به عنوان موضوع برای ترتب جریان یک اماره، اما در اصول عملیه نخیر، شما در استصحاب یا اصالة الاباحه یا اصالة الحل یا اصالة الطهاره یا اصالة البرائه جهل به واقع را لحاظ می کنید، شک به واقع را لحاظ می کنید یعنی در اینجا موضوع برای اصل ما جهل است و موضوع برای اصل ما شک است. در ظرف شک به واقع ما اصل جاری می کنیم پس اصل در جایی جاری می شود که شک به واقع وجود دارد، جهل به واقع وجود دارد

مثل اصالة الاباحه يا اصالة الحل، اما اماره در كجا مي آيد؟

در اماره موضوع كه عبارت است از همان جهل، در آنجا اخذ نمي شود يعني ما در اماره نمي آييم بگويم كه در ظرف جهل به واقع، اماره مي آيد، اگر جهل به واقع نباشد اماره نمي آيد، نه، اصلاً خود اماره در ظرف جهل است يعني اماره نشان دهنده واقع است بدون توجه به اينكه آيا شك داريم نسبت به اين مساله يا شك نداريم، ناظر به اين مساله نيست. اماره مي آيد واقع را نشان مي دهد. خبر ابي بصير مي آيد واقع را نشان مي دهد كاري ندارد به اينكه آيا ما نسبت به اين حكم شك داريم اصلاً يا شك نداريم، ولي اصالة الاباحه يا اصالة الحل اصلاً در جايي مي آيد كه شك لحاظ شده. چون شك داري اصالة الاباحه يا اصالة الطهاره را بايد جاري بكني. چون شك داريم استصحاب را بايد جاري كنيم نه اينكه استصحاب در ظرف جهل است. اصلاً موضوع براي جريان استصحاب عبارت است از همان جهل و عبارت است از شك به واقع.

بناءً على هذا اگر قرار باشد موضوع براي جريان قاعده يد، شك به واقع و جهل به واقع باشد پس اين قاعده ديگر از امارات نيست اين قاعده از اصول است. و امارات ترتيبش و رجحانش بر اصول به واسطه همين جهت است، به جهت اينكه چون در امارات شك اخذ نشده پس بنا بر اين وقتی كه ما در يك ظرف جهل قرار مي گيريم، اماره در اينجا حاكم است. چون ما نمي دانيم واقع چيست الان اماره در اينجا مي آيد و مي گويد من واقع را به شما نشان مي دهم وليكن جريان اصول بعد از كي است؟ بعد از اين است كه ما تفحص كرديم، اين طرف و آن طرف گشتيم، امارات راديديم وقتی كه به جايي برخورد نكرديم، آن موقع كارمان لنگ ماند، اوضاع مان مختل ماند، شك به واقع داشتيم، حكم براي ما روشن نشده بود آن موقع تازه نوبت به اصل براءت يا اباحه و حل و امثال ذلك مي رسد.

پس بنا بر اين قطعاً استصحاب متاخر از قاعده يد است نه اينكه متقدم بر قاعده يد باشد بگويم استصحاب حال يد عدواني يا استصحاب حال ملك در حال وقف، استصحاب حال ملك در حال اراضی موقوفه مفتوحة عنوة بودن، آن استصحاب موجب مي شود كه موضوع ما از جهل متبدل بشود به يقين تنزيلى و به علم تنزيلى شرعيه پس بنا بر اين جايي ديگر براي اماره باقى نماند، نخير، رتبه استصحاب متاخر از اماره است و آن مي آيد جلوى اين قضيه را مي گيرد. لذا در اينجا جا براي استصحاب نيست. اين اشكالي است كه بر اين مساله وارد شده.

بعضى ها فرمودند اصلاً مطلب نه از اين باب است كه استصحاب در اينجا جاري نيست بلكه از اين باب است كه عقلاء به طور كلي اين يد را معتبر نمي دانند. يدي كه قبلاً علم به عدوانيتش بوده يعني

مسبوق به عدوانیت است، مسبوق به استیجاریت است، مسبوق به ملکیت منافع است، این ید حکایت از واقع نمی‌کند. عقلاء این ید را قبول ندارند یعنی سیره عقلاییه و دیدن عقلاییه بر این مسأله نیست. از این باب این ید در اینجا جاری نمی‌شود و این ید اماره برای این...، نه از این بابی که استصحاب عدم ملکیت در آنجا جاری است. [بلکه] از این باب است.

ولی جوابی که به این افراد داده شده این است که یا قاعده ید قاعده شرعیه است یا قاعده قاعده شرعیه نیست. اگر ما ید را قاعده شرعی بدانیم از باب متمم کشف و متمم جعل ولو اینکه این ید اماره عقلاییه است ولی شارع وقتی که آمده امضاء کرده این ید را، شرع از باب متمم کشف در آنجا این را امضاء می‌کند یعنی قاعده ید را جاری و لازم الاجرا می‌داند چون ما نمی‌توانیم بگوییم که شارع این را امضاء نکرده. این امضای شارع به چه لحاظی است؟ خب در اینکه این ید نمی‌تواند تمام العلة برای طرق ملکیت باشد خب در این که شکی نداریم. نه عقلاء یک چنین حرفی می‌زنند نه غیر عقلاء یک چنین مطلبی می‌گویند، نشنیدیم. ولی از آن طرف می‌بینیم شرع آمده این قاعده ید را حجت و ملکیت ظاهری به آن داده و جواز شهادت یا وجوب شهادت بر آن را، مترتب کرده. این از چه بابی است؟ از باب متمم کشف و متمم جعل عقلاییه شارع آمده آن خلأ را پر کرده و آن جنبه نقصان را ترمیم کرده لذا به این حجیت و ملکیت ظاهری داده. خب اگر این طور باشد پس بنابراین این قاعده ید ولو اینکه از نقطه نظر عقلایی این دارای خلل و خلأ است اما از نقطه نظر متمم کشفی که شارع الان به او عنایت کرده این دیگر در اینجا حجیت او حجیت تامه می‌شود پس دیگر جا برای استصحاب باقی نمی‌ماند و الان این ید، ید مالکانه می‌شود.

آنچه که در اینجا به نظر می‌رسد این است که در آن بحثی که ما کردیم بر اینکه متمم کشف و امثال ذلک، همه را کنار گذاشتیم و امضای شارع را امضای طریقت عقلاییه قرار دادیم میزان برای حدود و ثغور قوانین و قواعد عقلاییه، حکم عقلاء است، چون شارع اضافه بر سیره عقلاییه در اینجا کاری نکرده، شارع نگفته که این سیره عقلاییه درست است اما من آمدم یک مقداری به این اضافه کردم از باب فرض کنید که من باب مثال...، می‌گویند در باب شفاعت که شفاعت عبارت است از ترمیم آن جهات و نقاط نقصان آن نفس است، می‌آید اضافه می‌کند، از ثواب خودش برمی‌دارد در ترازوی این می‌ریزد این هم ترازویش سنگین می‌شود می‌گویند حالا برو داخل بهشت، خودش مثلاً فرض کنید که سی درصد دارد، می‌لنگد دیگر، سی درصد را که در بهشت راه نمی‌دهند می‌گویند یک خرده باید اینجا بایستی! داد بی داد آی هوار آی فلان پدرمان درآمد و...! خب از آن طرف می‌گویند خب نوکر امام

حسین بود و فلان و این حرفها، امام حسین از آن ثوابهایش می‌ریزد داخل این ترازو این سی درصد، صد درصد می‌شود. هفتاد درصد اضافه می‌شود، حالا برو خوش آمدی، حالا برو...! آیا مسئله ما این طوری است؟

یعنی شارع آمده سیره عقلاییه را که در یک مرحله فرض کنید که این لوازم محاورات و معاشرت‌ها و نظام اجتماعی عرفیه هست، این را گرفته و یک مقدار از خودش اضافه کرده گفته من هم حجت قرار دادم این سیره را ولو در غیر از مواردی که عقلاء این را جاری می‌کنند؟ فرض کنید که در باب استصحاب من باب مثال بنا بر آنچه که می‌گویند که استصحاب، لاتنقض الیقین بالشک همین است. حالا اگر عقلاء را نگاه کنیم مثلاً در چه مواردی استصحاب را جاری می‌کنند؟ در آن مواردی که هفتاد درصد، هشتاد درصد یا نود درصد، هشتاد و پنج درصد احتمال وقوع یا عدم وقوع یک امر را می‌دهد، ده درصد یا پانزده درصد الی بیست درصد احتمال خلاف می‌دهد، در اینجا استصحاب جاری می‌کنند دیگر، دیگر بیشتر که نمی‌کنند. خوب، اما شارع آمده گفته چه؟ لا تنقض الیقین بالشک بل انقضه بیقین آخر یقین هم که صد درصد است پس شما اگر دو درصد احتمال خلاف را می‌دهید، شش تا خر و پفات بلند شده رفته هوا! سقف را هم سوراخ کرده! صدایش همه خانه را هم برداشته و فرض کنید که فلان، تازه بلند می‌شوید نه مثل اینکه معلوم نیست تازه خوابمان برده باشد! دو درصدی هنوز باقی مانده لا تنقض الیقین بالشک بل انقضه بیقین آخر ما هم که یقین نداریم پس تازه بلند شو نماز بخوان! این شرع است دیگر، شارع آمده گفته بل انقضه بیقین آخر خوب این طوری می‌گویند دیگر. آن وقت در اینجا شارع آمده همان سیره عقلاییه را توسعه داده، سیره عقلاییه تا فرض کنید که من باب مثال احتمال بیست درصد خلاف، به آن عمل نمی‌شود، شارع آمده تا نود و هشت درصد به احتمال خلاف ترتیب اثر نداده! همین قدر که دو درصد احتمال بدهی این مساله باقی مانده در اینجا استصحاب جاری کن! هذا بما یضحک به الثکلی چه برسد به اینکه فلان! حالا اینها هم همین طور. این از چه باب است؟ متمم کشف و متمم جعل و اینها، اینها خیلی دور از تامل می‌رسد. دیگر به هر صورت اینها مبانی است دیگر!

آن وقت در اینجا معیار می‌شود سیره عقلاییه. ما باید ببینیم الان در اینجا عقلاء چه کار می‌کنند؟ این همانی است که آن روز خدمتتان عرض کردم بر اینکه قاعدهٔ ید آن قاعدهٔ من درآوری شرعی تافتهٔ جدا بافته از ناحیهٔ شرع که نیست، قاعدهٔ ید یک قاعده‌ای است بر ملاک و میزان عرفی عقلاییه. کوچه و بازار، بقال و قصاب را شما نگاه کنید به این قاعده عمل می‌کنند. خود این بقال اگر بداند این زمین

قبلاً وقفی بوده دست نمی‌زند به این ترکیب، خود این قصاب اگر بداند این قبلاً غضبی بوده و واقعاً آدم متدینی هم هست، قصاب قصاب متدینی هست اگر این طور باشد یا بقال بقال متدینی است، الان شما بروید در این بازار، بین این تجار ببینید که اینها چه کار می‌کنند؟ این افراد بازاری و تاجر، وقتی می‌بینند یک ملکی وقفی است یک جایی فرض کنید که من باب مثال قبلاً چیز بوده می‌روند ته و تویش را درمی‌آورند ببینند این چه بوده؟ فردا دامن گیرشان نشود، یک مالک دیگر برای اینجا پیدا نشود بیاید یقه‌شان را بگیرد! کلی ضرر کنند! مشتری جمع کردند! فلان کردند! یکدفعه دکان‌شان را از آنها می‌گیرند! خب اینها حساب می‌کنند، حساب عرفی روی این قضیه است. یعنی اینجا دیمی که نیامده شارع بردارد یک قاعده عقلاهی بگوید و یک مهر صحت هم رویش بزند بگوید عمل کنید ولو بلغ ما بلغ! این طور نمی‌شود باشد.

پس بنابراین همان مساله می‌آید در اینجا که ما باید نگاه کنیم ید را بشناسیم چه یدی است؟ اگر دیدیم ید، ید یک آدم متدینی است که نمی‌آید به او که...، قبلاً اگر این عدوانی بوده اما الان نمازخوان است، قبلاً ریش تراش بوده، عرق می‌خورده، الواتی می‌کرده، فلان می‌کرده، ما قطع داشتیم این ید ید غاصبانه بوده، حقوق فرض کنید که من باب مثال صغیر را کشیده بالا و الان در این خانه نشسته، ولی الان می‌بینیم بابا این صدای نماز شب از خانه‌اش می‌آید، خب اینکه می‌داند در خانه غضبی نماز باطل است حالا که ظاهر الصلاح شده، حالا که ریش گذاشته، حالا که مرتب شده، باز ما در اینجا استصحاب حال ید را می‌کنیم؟ خب مشخص است که [این ید عدوانی] دیگر در اینجا نیست. این ید معلوم است که رفته از ذوی الحقوق و... خریده دیگر. و قس علیه فعلل و تفعلل.

ماحصل کلام این است که قاعده ید لوخلی و طبعه به نحوی که در همه موارد به صرف رؤیت، حکایت از ملکیت کند، این قاعده ید جاری نیست بلکه به لحاظ قرائن و شواهد حالیه و مقامیه و مقالیه برای نحوه و کیفیت ید در حکایت از واقع و اماریت برای واقع در اینجا باید لحاظ بشود. این ملاک است. وقتی که این طور شد پس بنابراین دیگر اصلاً لازم نیست به اینکه ما بگوییم آیا ید از امارات است یا از اصول عملیه است؟ آیا حاکم بر استصحاب است یا محکوم استصحاب است؟ آیا سیره عقلاهی را شارع در اینجا توسعه داده یا توسعه نداده؟ تمام این مطالب می‌رود کنار. آنچه را که باقی می‌ماند این است که ید عبارت است از سیره عقلاهی ممضای عند الشارع و لحاظ فعلی او ملاک برای طریقیست است با توجه به قرائن و شواهدی که وجود دارد. اگر حالت سابقه را انسان نداند، فقط اطلاع بر همین ظواهر داشته باشد، ید ید اماره است اما اگر حالت سابقه را انسان بداند، دیگر این ید اماریتش

سلب می شود الا اینکه نحوه قرائن و شواهد حکایت کند از اینکه این ید مالکانه است نه اینکه ید ید غاصبانه، عدوانی یا یدی باشد که مسبوق به عدم طرق به ناقل شرعی است از اموالی که تملک آنها احتیاج به ناقل شرعی داشته باشد.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ